

اثبات عدم حجیت اقوال صحابه با استناد به صحیح بخاری

سید علی ربّانی موسویان*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۹

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۱۷

چکیده

در میان اصولیون اهل تسنن عده‌ای قائل به دلالت آراء صحابه بوده و در مقابل عده‌ای دیگر این ادعا را با ادله عقلی و نقلی مردود دانسته‌اند. فارغ از ادله طرفین به نظر می‌رسد هر دو گروه از منابع اصیل روایی خود غفلت ورزیده‌اند. رجوع به معتبرترین کتب حدیثی نزد عامه، می‌تواند بهترین و منصفانه‌ترین میزان برای فصل الخطاب این نزاع اصولی بلکه فرا اصولی باشد. صحیح بخاری که نزد جمهور اهل تسنن بعد از قرآن کریم اصح و اهم کتبی می‌باشد که از بررسی سندی بی‌نیاز است مشتمل بر روایاتی است که می‌تواند پاسخ به این مسأله را تبیین نماید، وجود احادیث نبوی شکی باقی نمی‌گذارد که نمی‌توان تمامی صحابه حتی برخی از مشاهیر آن‌ها را در ایمان و عدالت یکسان دانست و تمامی سخنان و رفتار آنان را صواب پنداشت و به طریق اولی نمی‌توان اقوال آنان را حجت دانست و بر اساس آن فتوایی صادر نمود.

کلیدواژگان: عدم حجیت، صحیح بخاری، عدالت، شیخین، عمر بن خطاب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار، عضو هیأت علمی، گروه فقه و حقوق، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران.

مقدمه

آن دسته از اصولیون عامه که قائل به حجیت اقوال صحابه هستند عموماً مبنای ادله خود را بر عادل بودن جمیع صحابه مبتنی نموده‌اند لذا هرگونه تزلزلی در کلیت اصل عدالت جمیع صحابه می‌تواند موجب تزلزل و فرو ریختن بنای ادله این گروه بر مدعای‌شان باشد. در رد این مبنا می‌توان به آیات بسیاری از قرآن کریم استناد جست اما بنای این پژوهش تنها استناد به دلیل سنت می‌باشد.

روایات بسیاری بر عدم حجیت اقوال صحابه به صورت مطلق دلالت دارد. از آن جمله روایاتی است که حاکی از عدم عدالت برخی از صحابه می‌باشد و همانطور که اشاره شد، با اثبات وجود برخی از افراد غیر عادل در میان اصحاب و صدور موارد خلاف عدالت از برخی، کلیت اصل عدالت جمیع صحابه خدشه دار شده و در نتیجه از آنجا که این اصل مبنای حجیت اقوال صحابه قرار گرفته بود، عدم حجیت اقوال صحابه ثابت می‌شود. این موارد در کتب حدیثی شیعه و اهل تسنن بسیار زیاد است اما در این پژوهش بنا بر آن است که تنها مواردی از این روایات از اصح کتب نزد اهل تسنن یعنی صحیح بخاری نقل شود تا از بررسی سندی بی‌نیاز گردیم زیرا از نظر جمهور اهل تسنن تمامی روایات این کتاب، صحیح می‌باشد. البته برای تأیید مطالب و تکمیل مباحث در ضمن بحث به سایر منابع عامه نیز اشاره و از آن‌ها به قدر لازم استفاده خواهد شد.

پیشینه بحث

مؤلف در مقاله‌ای با عنوان «مقصود از قول صحابه» متذکر شده پیرامون مفهوم قول صحابی همواره ابهاماتی وجود داشته و فهم ناقص یا ناصحیح از قول، اجتهاد و تأویل صحابه موجب شده تا مغالطه‌هایی صورت گیرد یا در کتب فقهی، احکام ناسازگار با روح و حقیقت شرع مشاهده شود و مباحث فقهی و حدیثی از مسیر علمی خود خارج گردد. و در نهایت نتیجه می‌گیرد: طبق تعریف مشهور، قول صحابه نزد اصولیین عامه همان فتاوی و مذاهب فقهی آن‌ها در مسائل اجتهادی است در حالی که برخی از اقوال صادر شده از صحابه، مربوط به موضوعاتی است که اجتهاد بردار نبوده و مقام آن‌ها، مقام توقیف و تعبد می‌باشد. از جمله این موارد فتاوی و اجتهادات خلاف نصوص صحابه

می‌باشد. بنابراین باید به این نکته مهم توجه کرد که در کتب فقهی و اصولی اهل تسنن وقتی که اصطلاح قول صحابی به کار می‌رود در واقع معنایی اعم از تعریف اصطلاحی آن‌ها دارد و شامل تمامی فتاوی صحابه غیر از فتاوی مطابق نصوص و نقل قولشان می‌باشد (ربانی موسویان: ۹۳).

صدقی در مقاله‌ای با عنوان «عدالت صحابه و نقد ادله قرآنی» بیان می‌دارد عنوان صحابی به معنای اصطلاحی، حقیقت متشرعه است و در دوره‌های بعد در میان مسلمین پیدا شده است. لذا قرآن کریم واژه صحابی به معنای مصطلح را نمی‌شناسد، بنابراین اگر قرآن کریم افرادی از مسلمین را مدح و ثنا گفته و یا وعده نیکو داده بر اساس ویژگی‌ها و اعمال نیک آن افراد به عنوان مؤمن است نه صحابی آن‌هم مشروط به شرایطی و حاصل اینکه صرف عنوان صحابه از نظر قرآن ارزش تلقی نمی‌شود (صدقی: ۱۵۹).

تقی پور در مقاله‌ای با عنوان «حجیت قول صحابه» به دیدگاه فریقین درباره عدالت صحابه و استدلال اهل تسنن در خصوص عدالت آن‌ها از آیات قرآن و نقدهای شیعه بر آن می‌پردازد. همچنین در بحث عدالت صحابه، صحت و ضعف احادیث مرفوع و موقوف را از منظر اهل تسنن و شیعه مورد بررسی قرار داده و موارد اتفاق و اختلاف آن را مشخص نموده است (تقی پور: ۲۰۷).

قدردان قراملکی در مقاله‌ای با عنوان «قرآن و حجیت عمل صحابه» بیان می‌دارد از مهم‌ترین علل اختلاف در آموزه‌های کلامی امامیه و اهل تسنن به اختلاف در منابع بر می‌گردد. آنگاه متذکر می‌گردد حجیت عمل صحابه یکی از منابع کلام اهل تسنن است به طوری که آن را به عنوان یک منبع معتبر تلقی نموده‌اند. وی در این مقاله بعد از گزارش دیدگاه اشاعره در اعتبار منبع مذکور و نقل استدلالشان در استناد به آیات قرآن، ضعف استناد آنان را روشن می‌سازد (قدردان قراملکی: ۷۷).

سلیمی در مقاله‌ای با عنوان «ولایت پذیری رسول خدا(ص) از منظر قرآن و روایات» از طرفی به معرفی آن دسته از صحابه می‌پردازد که از مدافعان حقیقی ولایت بوده و می‌توانند به عنوان الگو و مقتدا برای اطاعت و دفاع از حریم ولایت به مسلمین معرفی شوند و از طرف دیگر به معرفی آن دسته از اصحاب می‌پردازد که کوردلانیه از این مهم سر باز زده‌اند (سلیمی: ۹).

روایاتی از صحیح بخاری

با اینکه بخاری اهتمام شدیدی به رعایت حال صحابه داشته و تمام سعی خود را در حفظ آبروی آن‌ها کرده به طوری که از بیان بسیاری از موارد طعن و جرح صحابه پرهیز کرده- در حالی که سایر صحاح عامه آن موارد را نقل کرده‌اند- و یا از برخی جریانات تنها به ذکر مقداری که چهره صحابه با آن خدشه دار نشود، بسنده کرده و یا در برخی روایات مشتمل بر مثالب و معایب صحابه از تصریح کردن به نام صحابه خودداری کرده و از ضمیر یا کلمه رجل یا رجال یا فلان (نجمی: ۱۵۰-۱۶۹) استفاده کرده، با این حال می‌توان موارد متعددی را برای اثبات مقصود، از این کتاب شاهد آورد.

الف. روایات حوض

مضمون روایات حوض این است که در حالی که پیامبر(ص) روز قیامت کنار حوض کوثر ایستاده است ناگهان جماعتی از اصحابش را مشاهده می‌نماید که به طرف جهنم می‌برند و از تعداد انبوه صحابه که به سوی آتش برده می‌شود، باقی نمی‌ماند مگر تعداد بسیار اندکی. از این روایات که بسیار زیاد است، تعبیر به روایات باب(حوض) می‌گردد. این احادیث را تعداد ۶۵ نفر از صحابه نقل کرده‌اند از قبیل عبدالله بن عباس، ابوهریره دوسی، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، سهل، ابو سعید خدری، حذیفه بن یمان، ام سلمه، اسماء دختر ابوبکر، مره، ابوبکره و عایشه. این روایات به حدی نزد فریقین، شیعه و سنی، مشهور است که می‌توان ادعا نمود در هر قرن متواتر است. شیخ محمود ابوریه از مقبلی در کتاب «العلم الشامخ» نقل کرده که این احادیث متواتر معنوی است(رضوانی: ۹۵).

اقسام روایات حوض

روایاتی که دلالت بر جهنمی بودن برخی از صحابه دارد دارای طوایف و اقسامی است که اینک به برخی از اهم آن‌ها اشاره می‌شود. از جهت تعداد افرادی که به جهنم می‌روند، تعبیر مختلفی به کار رفته که شامل اقسام زیر می‌باشد:

قسم اول: روایات با لفظ «رجال» (مسلم، ۲۱۸/۱، ح ۲۴۹؛ ابن ماجه، ۱۴۳۹/۲، ح ۴۳۰۶؛ بخاری، ۲۵۸۷/۶، ح ۶۶۴۲). قسم دوم: روایات با لفظ «ناس» (بخاری، ۲۴۰۶/۵، ح ۶۲۱۱).
قسم سوم: روایات با عنوان «اقوام» (مسلم، ۲۵۸۷/۶، ح ۶۶۴۳ و ۱۷۹۶/۴، ح ۲۲۹۷؛ احمد بن حنبل، ۳۸۴/۱، ح ۳۶۳۹). قسم چهارم: روایاتی با تعبیر «زمرا» (بیهقی، ۴۴۹/۶، ح ۱۱۴۶۰ و ابن راهویه، ۲۰۰/۱، ح ۲۱ و بخاری، ۲۴۰۷/۵، ح ۶۲۱۵). قسم پنجم: روایاتی با تعبیر «ارسالا» (ابن ابی شیبیه، ۴۵۵/۷، ح ۳۷۱۷۹ و ابن اثیر، ۲۲۲/۲). قسم ششم: روایاتی با تعبیر «رهط» (بخاری، ۲۴۰۷/۵، ح ۶۲۱۳).

در احادیث حوض از جرم و گناهی که صحابه مرتکب شده‌اند، به تعبیر مختلفی یاد شده است که به اقسام مختلفی تقسیم می‌شوند:

قسم اول: تعبیر «ما عملوا بعدک» (بخاری، ۲۴۰۶/۵، ح ۶۲۱۲ و ۲۵۸۷/۶، ح ۶۶۴۳؛ مسلم، ۱۷۹۳/۴، ح ۲۲۹۰)، به خاطر گناهان و اعمالی که بعد از تو مرتکب شدند؛ قسم دوم: تعبیر «ما احدثوا بعدک» (بخاری، ۲۵۸۷/۶، ح ۶۶۴۲؛ مسلم، ۱۷۹۶/۴، ح ۲۲۹۷)، احداثات و بدعت‌هایی که بعد از تو به جا گذاشتند؛ قسم سوم: تعبیر «أنهم» (قد) بدلتوا بعدک» (مسلم، ۲۱۸/۱، ح ۲۴۹؛ ابن ماجه، ۱۴۳۹/۲، ح ۴۳۰۶)، تبدیل و تغییری که بعد از تو در دین دادند؛ قسم چهارم: تعبیر «أنهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری» (بخاری، ۲۴۰۷/۵، ح ۶۲۱۳ و ۲۴۰۷/۵، ح ۶۲۱۵). آن‌ها بعد از تو مرتد شده و به پشت سر برگشتند.

نکات احادیث حوض

از این احادیث نکاتی چند استفاده می‌شود که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- مهم‌ترین نکته و مطلبی که از این احادیث استفاده می‌شود مخالفت این روایات با نظریه عدالت کل صحابه است؛ زیرا در این روایات به طور صریح آمده که برخی از اصحاب پیامبر (ص) به خاطر اعمالی که بعد از آن حضرت انجام داده‌اند، به دوزخ خواهند رفت.

۲- مخالفت این روایات با این نظریه که گناهان عموم صحابه مغفور و بخشیده شده زیرا این معنا با دخول به جهنم منافات دارد.

۳- نفرین و لعن برخی از اصحاب اشکالی ندارد؛ زیرا در بسیاری از این روایات پیامبر اکرم (ص) درباره آن عده از صحابه که بعد از وفاتش در دین تغییر و تبدیل کردند نفرین کرده و فرمود: «سحقاً سحقاً لمن بدّل بعدی...» که این تعبیر برای لعن و نفرین است. خداوند متعال نیز در قرآن (احزاب / ۲۱) پیامبر خود را برای مسلمانان الگو قرار داده است.

ب. روایات ارتداد برخی از صحابه

روایات زیادی موجود است مبنی بر اینکه عده‌ای از صحابه مرتد شده‌اند، اگرچه بنا بر تعریف مشهور صحابی، کسی که مسلمان از دنیا نرود، صحابی محسوب نمی‌شود؛ اما وجه استدلال ما با این دسته از روایات این است که اولاً: به هر حال قبل از اینکه این افراد مرتد شوند در عرف و جامعه آن زمان به عنوان صحابی شناخته می‌شدند و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند قبل از ارتداد به آن‌ها صحابه گفته نمی‌شد، حال وقتی از صحابه بزرگ‌ترین گناهان یعنی ارتداد سر زده است، ارتکاب سایر گناهان از آنان بعید نیست. ثانیاً: در برخی از روایات، مقصود از ارتداد، ارتداد اعتقادی که موجب تکفیر شخص می‌شود، نمی‌باشد، بلکه مقصود از آن ارتداد عملی است؛ به این معنا که اگرچه شخص همچنان بر اعتقاد به اسلام پابرجاست، اما گناهان بزرگی از او سر زده که با پای‌بندی به اسلام، سازگار نیست، در ادامه این موارد روشن خواهد شد.

اقسام روایات ارتداد

ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «گروهی از صحابه‌ام بر من وارد می‌شوند و از حضور من بیرون می‌شوند. می‌گویم خدایا صحابه‌ام! می‌گویند: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کار کردند؛ آن‌ها به عقب برگشتند» (بخاری؛ ۴/۵۰۵ و ۴/۱۴۱ و ۷/۱۵۰). این روایات که همگی در منابع اصیل اهل تسنن از جمله صحیح بخاری ذکر شده است را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد.

دسته اول: روایاتی است که می‌گویند: ای پیامبر (ص) تو نمی‌دانی این‌ها بعد از تو چه کردند (متقی هندی: ۴۳۶/۱۴؛ واقدی: ۱/۳۱۰؛ مالک: ۴۶۱/۲؛ حاکم: ۷/۴)، در برخی

از این روایات خود صحابه بر این مطلب اعتراف کرده‌اند. روایات زیادی در این سیاق وارد شده (بخاری: ۳/۳۹۰؛ ۴/۴۸۹؛ ۳/۴۵۴؛ احمد بن حنبل: ۱/۲۳۵؛ طبری، جامع البیان: ۱۰/۱۳۳-۱۳۵):

دسته دوم: احادیثی که بر تغییر و تحویل احوال اصحاب رسول خدا(ص) دلالت دارد (مالک: ۱/۲۸-۲۹؛ مسلم: ح ۳۹).

دسته سوم: روایاتی که بیان می‌کنند: این‌ها بعد از تو به عقب برگشتند یا مرتد شدند (بخاری: ۴/۱۴۲).

دسته چهارم: روایاتی که دلالت دارند اصحاب رسول خدا(ص) بعد از وی، بر سر دنیا مسابقه می‌دهند (متقی هندی: ۱۴/۴۱۶ و ۱۱/۱۳۴ و ۱۷۳؛ بخاری: ۴/۴۵۸).

دسته پنجم: روایاتی است که در آن‌ها اصحاب را نهی کرده از اینکه بعد از رسول خدا(ص) با کشتن و جنگ با یکدیگر، مرتد شوند (بخاری، ۴/۱۵۹۸، ح ۴۱۴۱؛ مسلم، ۸۲/۱، ح ۶۶؛ بخاری، ۶/۲۵۹۴، ح ۶۶۶۸).

این روایات وضعیت برخی از اصحاب را روشن می‌کند که با وجود سفارش اکید پیامبر(ص) به نهی آن حضرت توجه نفرموده و بر گروهی دیگر از صحابه ظلم کرده و باعث برپایی جنگ‌ها و معرکه‌ها و ریختن خون مسلمین شدند. ملاک عامی در منابع اهل تسنن وارد شده و با آن وضعیت کسانی که بر امام حق خروج کرده‌اند را روشن ساخته است. مسلم از پیامبر(ص) نقل می‌کند: «هر کس خود را از اطاعت خلیفه مسلمین بیرون کند خدا را در روز قیامت ملاقات می‌کند در حالی که بر گردن او بیعت امامی نباشد و به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» (مسلم: ۴/۱۲۶، ح ۵۸). با این وصف وضعیت کسانی که بر امیر مؤمنان علی علیه السلام خروج کردند، نمایان می‌گردد.

سایر احادیث بخاری

علاوه بر روایاتی که در دو باب بزرگ احادیث حوض و ارتداد اصحاب گذشت، روایات فراوان دیگری نیز برای اثبات مدعا موجود است که برخی از اهم آن‌ها ذکر می‌گردد.

۱- بخاری در کتاب «الجهاد والسیر»، باب «الجاسوس والتجسس» در مورد حاطب که جزء اولین اصحاب بود و از شرکت کنندگان در غزوه بود، آورده است: اسرار

پیامبر(ص) را برای دشمنانش از مشرکین مکه می‌فرستد و به بهانه حمایت از خویشانش، به خدا و رسولش خیانت می‌کند به طوری که عمر بن خطاب گواهی بر نفاقش می‌دهد(بخاری: ۱۹/۴)، پس چه می‌توان گفت درباره دیگر اصحابی که پس از فتح مکه یا پس از جنگ خیبر یا حنین اسلام آوردند و همچنین «طلقایی» که تسلیم شدند نه مسلمان؟!!

۲- بخاری در جزء ششم از صحیح خود در کتاب «فضائل القرآن» و در باب سوره منافقین در مورد نزاعی که رخ داده بود آورده، آورده است:

«رسول خدا(ص) آن را شنید و فرمود: چه خبر است؟ فریادهای جاهلیت بلند شده است! گفتند: یا رسول الله! مردی از انصار با مردی از مهاجرین نزاع کرده. فرمود: از دعوای جاهلیت دوری کنید که بوی گندیده‌ای دارد. عبدالله بن ابی آن سخن را شنید، فریاد زد: کارشان را کردند! به خدا اگر به مدینه بازگشتیم، شریفان و عزیزان باید مردان ذلیل و خوار را حتماً بیرون کنند! این سخن به گوش رسول خدا(ص) رسید. عمر برخاست و گفت: اجازه بدهید گردن این منافق را بزنم! فرمود: رهاش کن! نمی‌خواهم مردم بگویند که محمد اصحابش را می‌کشد»(بخاری: ۶/۶۵).

این حدیث، صریح است در اینکه منافقین از اصحاب پیامبر(ص) بودند و به منافقین نیز اطلاق صحابه می‌شده برای اینکه رسول خدا(ص) سخن عمر را در مورد اینکه آن شخص منافق است پذیرفت ولی او را از کشتنش منع فرمود تا گفته نشود که پیامبر اصحابش را به قتل می‌رساند. همچنین صدر حدیث صراحت دارد بر اینکه میان برخی از صحابه نزاع‌های جاهلی رخ می‌داده که بر مبنای عادات جاهلیت بوده نه مقاصد الهی و آلا پیامبر(ص) چنان تعبیری نمی‌فرمود.

۳- بخاری در صحیحش، در جزء سوم، باب «حدیث الافک» از کتاب «شهادت» آورده است:

«رسول خدا فرمود: چه کسی از من حمایت می‌کند در مورد مردی که شنیده‌ام، خاندان مرا اذیت کرده است؟ سعد بن معاذ برخاست و گفت: یا رسول الله! من به حمایت برمی‌خیزم! اگر از قبیله «اوس» است، گردنش را می‌زنیم و اگر از برادرانمان از «خزرج» است، هرچه دستور بدهی، درباره‌اش انجام می‌دهیم. سعد بن عباده که رئیس

قبیله خزرج بود، و در گذشته مرد نیکوکاری بود ولی حمیت جاهلیت اینک او را فرا گرفته، برخاست و گفت: به خدا قسم دروغ می‌گوئی تو او را نمی‌کشی و نمی‌توانی بکشی! اسید بن حضیر بلند شد و گفت: به خدا قسم دروغ می‌گوئی! ما به خدا او را خواهیم کشت، تو منافقی و از منافقین دفاع می‌کنی! و بدین سان افراد اوس و خزرج به نزاع برخاستند تا جایی که نزدیک بود یکدیگر را به قتل برسانند و پیامبر(ص) بر روی منبر بود و پیوسته تلاش می‌کرد، ساکتشان کند تا بالأخره ساکت شدند و خود حضرت نیز سکوت کرد»(بخاری: ۱۵۶/۳ و ۸/۶).

بنابراین اگر سعد بن عباده، سرور انصار، متهم به نفاق می‌شود در حالی که به گواهی روایت، در گذشته مرد نیکوکاری بوده است و اگر انصار که خداوند در کتابش آنان را ستوده است همه عصبانی می‌شوند و به خاطر یک منافقی که خاندان پیامبر(ص) را اذیت کرده، می‌خواهند با هم بستیزند و پیکار کنند و از او دفاع می‌نمایند و در حضور پیامبر(ص)، صدای‌شان را بلند می‌کنند(و حرمت حضرت را هتک می‌نمایند) با اینکه قرآن فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (حجرات / ۲) پس دیگر چه تعجبی از نفاق آنان که زندگی خود را وقف در جنگیدن با پیامبر(ص) و دعوتش کرده بودند.

۴- بخاری در صحیحش در باب «إذا أشار الامام بالصلح» در کتاب صلح آورده است که:

«زبیر می‌گفت: با یکی از انصار که در جنگ بدر نیز شرکت کرده بود در مورد راه آبی که هر دو از آن آب استفاده می‌کردند به رسول خدا(ص) شکایت کرد. رسول خدا(ص) به زبیر فرمود: ای زبیر، از آب استفاده کن، سپس آب را برای همسایهات رها کن. آن مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول الله! طرفداری از پسر عمهات می‌کنی؟ رنگ چهره رسول خدا(ص) از شدت غضب تغییر کرد، سپس فرمود: آبیاری کن پس آن را نگهدار تا به دیوارها برسد»(بخاری: ۱۷۱/۳).

و این مدل دیگری از اصحاب است که معتقد است پیامبر(ص) پیروی از عاطفه شخصی می‌کند و به نفع پسر عمه‌اش حکم می‌نماید و با کمال بی‌شرمی این سخن را به پیامبر(ص) می‌گوید که رنگ حضرت از شدت غضب تغییر می‌کند.

۵- بخاری در جزء چهارم در کتاب «الجهاد والسير» از عبد الله نقل می‌کند که گفت: «روز حنین بود. پیامبر در تقسیم، برخی از مردم را بر برخی دیگر برتری داد. مثلاً به اقرع بن حابس یک صد شتر عطا نمود و همان مقدار به عیینه بخشید و به برخی از اشراف عرب نیز بسیار بخشید و آنان را بر دیگران مقدم دانست. یک نفر (از روی اعتراض) گفت: به خدا قسم در این تقسیم رعایت عدالت نشده و خدا مطرح نبوده است!!! من گفتم به خدا این سخن را به پیامبر خواهم رساند. پس نزد حضرت آمدم و ماجرا را به ایشان عرض کردم. فرمود: پس چه کسی عدالت می‌کند، اگر خدا و رسولش عدالت نکنند؟! خدا رحمت کند حضرت موسی را او بیش از این اذیت شد و صبر کرد» (بخاری: ۶۱ / ۴).

این هم یکی از اصحاب رسول خدا (ص) است و گویا یکی از بزرگان قریش است، لذا راوی از ترس هیأت حاکمه وقت از ذکر نامش خودداری کرده. این شخص با قطع و یقین می‌گوید که محمد (ص) عادل نیست و در تقسیمش، خدا را مدّ نظر قرار نداده و قسم هم می‌خورد!! حال چگونه می‌توان فتوای کسی را حجت دانست که رأی او عدم عدالت رسول (ص) است و حتی چگونه می‌توان عدالت وی را تصدیق کرد؟! همچنین بخاری در کتاب «الجهاد و السیر» در باب «ما کان النبی یعطی المؤلفه قلوبهم» آورده است:

«انس بن مالک گفت: وقتی خداوند مقداری از اموال قبیله هوازن را به رسول خدا (ص) غنیمت داد، حضرت آن را به مردانی از قریش داد. انصار گفتند: خدا پیامبرش را بیامرزد؛ به قریش می‌بخشد و ما را رها می‌کند در حالی که شمشیرهای مان از خونشان می‌چکد. رسول خدا (ص) آنان را در جایی گرد آورد و غیر از آنان، کسی را در آنجا جمع نکرد سپس به آنها فرمود: سخنی از شما به من رسیده است، چه می‌باشد؟ آنها سخن خود را تکرار کردند. فرمود: من به کسانی پول می‌دهم که تازه مسلمان شده‌اند، آیا شما راضی نیستید که آنها با اموالشان بروند و شما همراه با رسول خدا باشید؛ به خدا سوگند بازگشت شما (برای من) بهتر است از بازگشت آنها. گفتند: آری! ای رسول خدا، راضی شدیم. آنگاه فرمود: شما پس از من خودخواهی‌های شدیدی

خواهید دید؛ پس صبر کنید تا خدا و رسولش را بر حوض ملاقات کنید انس گفت: ولی ما صبر نکردیم» (بخاری: ۶۰/۴).

گویا در میان تمام انصار یک نفر هم وجود نداشت که به رفتار رسول خدا(ص) راضی شود و معتقد باشد به اینکه حضرت به سوی هوا و هوس و عاطفه منحرف نمی‌شود و وقتی گفته شد: خدا، رسول الله را بیمارزد! یک نفر در میان آنان نبود که از پیامبر(ص) دفاع کند، در حالی که این طلب مغفرت انصار برای رسول خدا(ص) نشان از گنهکار دانستن آن حضرت و ناعادلانه رفتار کردنش می‌باشد. وقتی گفتند: راضی شدیم این هم از روی قناعت و رضایت نبود. لذا انس بن مالک که یکی از آنان بود گواهی می‌دهد: او ما را به صبر وصیت کرد ولی ما صبر نکردیم. و این گواهی انس شاهدهی است بر اینکه اصحاب بعد از پیامبر(ص) بسیاری از فرمایشات ایشان را نادیده گرفته و به آنها ملتزم نشده‌اند.

ظاهراً در میان اصحاب کم‌تر کسی بوده که به مقتضای این آیه ایمان آورده باشد، و سخن خدا را در این زمینه درک کرده باشد که می‌فرماید: «نه، به خدای تو سوگند اینان ایمان نمی‌آورند تا اینکه تو را در آنچه میانشان رخ می‌دهد، داور قرار دهند و هر وقت حکمی کردی، در دل‌های خویش هرگز احساس نگرانی و ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند» (نساء/ ۶۵).

همچنین بخاری در کتاب «التوحید» در باب سخن خداوند که می‌فرماید: «تعرج الملائكة والروح اليه» آورده است که: «علی بن ابی طالب در یمن بود، قطعه‌هایی از طلا را برای پیامبر فرستاد. حضرت آنها را میان برخی از مردم تقسیم کرد. قریش و انصار خشمگین شدند و گفتند: چطور شد که طلاها را به شخصیت‌های نجد می‌دهد و به ما نمی‌دهد؟! و پیامبر فرمود: می‌خواهم دل آنها را به دست آورم و الفتی در میانشان ایجاد نمایم. پس یک نفر آمد و گفت: یا محمد از خدا بترس!! پیامبر(ص) فرمود: اگر من بخواهم خدا را نافرمانی و عصیان کنم، چه کسی خدا را اطاعت می‌کند؟ آیا درست است که مردم اهل زمین مرا قبول داشته باشند و شما مرا خائن بدانید؟» (بخاری: ۱۷۸/۸).

و این هم منافقی دیگر از اصحاب است که پیامبر(ص) را متهم به بی‌انصافی در تقسیم می‌کند و با کمال بی‌ادبی به پیامبر(ص) می‌گوید: ای محمد از خدا بترس ولی

علی رغم اینکه پیامبر(ص) می‌داند او منافق است از کشتنش منع می‌کند. و در صدر روایت نیز تصریح دارد بر اینکه قریش و انصار از تقسیم پیامبر(ص) خشمگین شده و بر عدالت آن حضرت ایراد گرفته‌اند و به راستی چگونه می‌توان افرادی را عادل دانست که پیامبر(ص) را به عدالت قبول نداشتند؟

۶- بخاری در کتاب «المظالم» باب «الاشترک فی الهدی والبدن» می‌نویسد:

«ابن عباس گفت: روز چهارم ذی حجه بود، ما برای حج آمده بودیم. حضرت امر کرد عمره انجام دهیم و دستور داد که زنانمان برایمان حلال است. این سخن در میان مردم منتشر شد. عطاء گوید: جابر گفت: پس برخی از ما به منی رفتیم در حالی که... خبر به پیامبر رسید. برخاست و خطبه‌ای انشاء فرمود و در آن گفت: شنیده‌ام برخی از مردم می‌گویند: کذا و کذا. به خدا سوگند من از آنان با تقواتر و به خدا نزدیک‌ترم» (بخاری: ۲۹۳/۴).

این هم یک نوع از اصحاب‌اند که اوامر رسول خدا(ص) را در احکام شرعی مورد تمرد و نافرمانی قرار می‌دهند و از این سخن حضرت(ص) برمی‌آید که برخی از مردم، این سخن پیامبر(ص) را که اجازه داد با زن‌هایشان هم‌بستر شوند، محکوم نموده بودند و سخنانی می‌گفتند که بخاری برای رعایت حال اصحاب از ذکر آن سخنان پرهیز می‌کند! آیا اینان به احکام خدا از رسول خدا داناتر بودند؟ یا اینکه از او باتقواتر؟! بلکه عکس این مطلب صحیح می‌باشد و بی شک سخن آنان از روی جهل و بی تقوایی بوده است.

۷- بخاری در صحیحش، در کتاب «مغازی»، باب «غزوه حدیبیه» آورده است:

«احمد بن اشکاب گوید: محمد بن فضیل از علاء بن مسیب از پدرش نقل کرده که گفت: براء بن عازب را ملاقات کردم؛ به او گفتم: خوشا به حالت، با پیامبر هم صحبت بودی و زیر درخت با او بیعت کردی.

گفت: فرزند برادرم! تو نمی‌دانی که ما پس از او چه کارها کردیم و چه انحراف‌ها در دین به وجود آوردیم» (بخاری: ۶۶ / ۵)

۸- بخاری در صحیحش در کتاب «الجمعة» آورده است:

«جابر بن عبدالله گفت: قافله‌ای که مواد غذایی با خود حمل می‌کرد، از شام آمد؛ ما مشغول نماز جمعه با رسول خدا(ص) بودیم. مردم متفرق شدند به جز دوازده نفر. این

آیه نازل شد: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا فَانفَصُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا﴾ و اگر تجارت یا کار لهوی دیدند، به آن طرف، پراکنده می شوند و تو را تنها می گذارند» (بخاری: ۱/ ۲۲۵ و ۶/۳ و ۷) حتماً فرار کردنشان از نماز جمعه، چند بار تکرار شده بود که خداوند به آنان، از روی اعتراض می فرماید: «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ؛ بگو آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است». وقتی صحابه در محضر رسول خدا، لهو و تجارت را بر کلام وی و سنت قطعی شفاهی مقدم می دارند چگونه استبعاد دارد در غیاب و بعد از وفات آن حضرت دنیا را بر احادیث و سنت آن حضرت ترجیح نداده و بر خلاف آن فتوا نداده باشند؟!

۹- بخاری در صحیحش در کتاب «الجهاد والسير» آورده است:

«براء بن عازب گوید: رسول اکرم (ص) عبدالله بن جبیر را در غزوه احد بر پیاده نظام، که عددشان پنجاه نفر بود، قرار داد و فرمود: اگر دیدید که پرندگان بر سر ما فرود می آیند (کشته شده ایم) شما هرگز از جایتان، حرکت نکنید، تا اینکه خودم به شما دستور دهم. و به هر حال دشمن مغلوب شد. راوی گوید: من به خدا قسم دیدم که خلخالها در پای زنان پدید آمده بود، اصحاب عبدالله بن جبیر (پیاده نظام) گفتند: غنیمت! ای قوم، غنیمت! دیگر منتظر چه هستید؟! عبدالله بن جبیر به آنان گفت: آیا فراموش کردید که رسول خدا (ص) به شما چه دستور داد؟ گفتند: به خدا سوگند، می روییم و برای خود غنیمت جمع می کنیم، وقتی صحنه را رها کردند، شکست خوردند. آنجا بود که حضرت رسول هرچه فریاد کرد، جز دوازده نفر با حضرت کسی نماند، و سرانجام هفتاد نفر از ما را کشتند (بخاری: ۴/ ۲۶).

۱۰- بخاری در صحیحش در کتاب «الصوم» باب «التنکیل لمن اکثر الوصال» آورده است:

«ابوهریره گفت: رسول خدا (ص) متصل کردن روزه به روزه را نهی کرد (یعنی که بدون افطار کردن، یک روز از ماه رمضان را به روز دیگرش متصل نمایند) یکی از مسلمانان به حضرت عرض کرد: تو خود ای رسول خدا روزه را به روزه متصل می کنی؟ حضرت فرمود: و کدام یک از شما مانند من هستید؟ من به خواب می روم و خدایم طعامم می دهد و سیرابم می کند. ولی آنها از این کارشان دست برداشتند، پس

حضرت دستور داد حال که گوش نکردید همچنان به روزه‌های خود ادامه دهید تا اینکه ماه را رؤیت کردند (عید فطر فرا رسید) و فرمود: اگر ماه را ندیده بودید، باز هم دستور می‌دادم که همچنان روزه را به روزه متصل کنید و این برای مکافات کارشان بود» (بخاری: ۲/۲۴۳).

۱۱- /بوسعید خدری از رسول خدا(ص) نقل کرده که فرمود: «به طور حتم شما از سنت‌های کسانی که قبل از شما بوده‌اند، و جب به و جب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما نیز داخل می‌شوید. عرض کردیم: ای رسول خدا مقصود شما از افراد قبل از ما یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه کسی است؟!» (بخاری: ۳/۱۳۷۴، ح ۳۲۶۹ و ۲۶۶۹/۶، ح ۶۸۸۹؛ مسلم، ۴/۵۴، ح ۲۶۶۹).

آیا سنت‌های گذشتگان و اقوامی چون بنی اسرائیل خلاف عدالت نبوده و آیا اساساً این روایت مدح صحابه است یا ذم؟! از جمله این سنت‌ها بدعت‌هایی است که گذشتگان در دینشان پدید آوردند. روایت بعدی مؤید این موضوع است.

۱۲- مجاهد می‌گوید: «من و عروه بن زبیر وارد مسجد شدیم ناگهان شاهد نمودیم عبدالله بن عمر را که در حجره عایشه نشسته است و عده‌ای در مسجد نماز قبل از ظهر می‌خوانند. درباره نماز آنان از عبدالله سؤال کردیم. گفت: بدعت است» (بخاری: ۲/۳۶۰، ح ۱۷۷۶؛ مسلم: ۲/۹۱۷، ح ۱۲۵۵).

۱۳- انس بن مالک می‌گوید: «من چیزی نمی‌شناسم که بر عهد رسول خدا(ص) باقی مانده و تحریف و تغییر پیدا نکرده باشد. گفته شد: حتی نماز؟ انس گفت: آیا نماز را هم ضایع نکردید؟» (بخاری: ۱/۱۹۷، ح ۵۰۶).

۱۴- سالم می‌گوید: «از ام‌الدرداء شنیدم که گفت: روزی ابوالدرداء بر من وارد شد در حالی که خشمگین بود. به او گفتم: چرا خشمگینی؟ گفت: به خدا قسم چیزی از سنت پیامبر نمی‌یابم جز اینکه همه با هم نماز می‌خوانند» (بخاری: ۱/۱۵۹).

این روایات نشان می‌دهد بسیاری از صحابه همان راه امت‌های گذشته را در تحریف و تغییر ادیان و شرایعشان پیش گرفته‌اند که این عمل از هر گناهی زشت تر و پر عقوبت‌تر می‌باشد.

۱۵- سهل بن سعد ساعدی در جریان یکی از غزوات نقل می‌کند: «مشاهده کردیم که در بین اصحاب رسول خدا(ص) شخصی است که تک تک مشرکان را دنبال کرده و آنان را با شمشیرش به قتل می‌رساند. مسلمانان گفتند: جزای کسی در امروز بالاتر از او نیست. رسول خدا(ص) فرمود: آگاه باشید او از اهل دوزخ است. شخصی از مسلمین می‌گوید: من دائماً همراه او بودم تا اینکه مشاهده کردم جراحی بر او وارد شد. او در مرگ خود پیش دستی کرده و شمشیر خود را بر زمین کاشت و خودش را بر روی آن انداخت و شکم خود را پاره کرد»(بخاری: ۱۰۶۱/۳، ح ۲۷۴۲؛ مسلم: ۱۰۶/۱، ح ۱۱۲).

پس به فهرست کبائر صحابه خودکشی نیز افزوده می‌گردد، آن هم از اصحابی که از مجاهدین بوده و در نظر مردم از همه ماجورتر!

۱۶- بخاری در صحیحش در کتاب «المغازی» باب «بعث النبی خالد بن الولید الی بنی جذیمه» آورده است:

«زهری از سالم و سالم از پدرش نقل می‌کند که: رسول خدا(ص) خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد که آن‌ها را به اسلام دعوت کند. آنان نتوانستند بگویند: اسلام آوردیم! لذا گفتند: «از بت پرستی دست برداشتیم! از بت پرستی دست برداشتیم!» خالد یک یک آنان را می‌کشت و یا اسیر می‌کرد و به هر یک از ما یک نفر اسیر سپرد، تا اینکه روزی از ما خواست که هر کس، اسیر خود را به قتل برساند. من گفتم: به خدا قسم اسیرم را نمی‌کشم و هیچ یک از یارانم، اسیرانشان را به قتل نمی‌رسانند؛ تا اینکه بر پیامبر(ص) وارد شدیم. داستان را برای ایشان تعریف کردیم. رسول خدا دستش را بلند کرد و دوبار فریاد زد: خداوندا! به تو پناه می‌برم از رفتار خالد»(بخاری: ۱۰۷/۵ و ۸/۱۱۸).

مورخین این حادثه را با تفصیل بیش‌تری نقل کرده‌اند و یادآور شده‌اند که چگونه خالد بن ولید این گناه بزرگ را مرتکب شد و برخی از اصحاب او امر رسول خدا(ص) را در مورد حرمت قتل کسی که اسلام آورده است نادیده گرفتند و از او تبعیت کردند و در حالی که می‌دانستند ریختن خون بی‌گناهان از بزرگ‌ترین معاصی است و پیامبر(ص)، خالد را امر کرده بود که آنان را دعوت به اسلام کند نه اینکه خونشان را بریزد، ولی عصبیت جاهلیت و خوی شیطانی بر خالد مستولی شده بود، زیرا قبیله بنی جذیمه، در

ایام جاهلیت عمویش فاکهه بن مغیره را به قتل رسانده بودند و لذا او هم به آنان غدر کرد و در حالی که به آن‌ها گفت: سلاح‌های‌تان را زمین بگذارید زیرا مردم اسلام آورده‌اند، فوراً دستور داد دست‌های‌شان را بستند و بسیاری از آنان را به قتل رساند. و هنگامی که برخی مخلصین از صحابه از انگیزه خالد باخبر شدند از سپاهش فرار کرده و خود را به پیامبر(ص) رساندند و حضرت را باخبر ساختند و لذا حضرت رسول(ص) از رفتار خالد، اعلام تنفر و بیزاری نمود و علی بن ابی طالب(ع) را فرستاد که اموالشان را باز گرداند و دیه کشته شدگان‌شان را بپردازد(طبری، تاریخ طبری: ۶۷/۳)

۱۷- بخاری در جز پنجم کتابش در کتاب «مغازی» و در تفسیر آیه «و یوم حنین از اعجتکم کثرتکم» (توبه/ ۲۵) از قول ابو قتاده چنین آورده: «مسلمانان پا به فرار گذاشتند من هم با آن‌ها فرار کردم. ناگهان عمر بن خطاب را در میان مردم یافتم. به او گفتم: این مردم را چه شده است؟ گفت: این امر خداست!» (بخاری: ۵۸/۴).

آیا واقعاً خداوند به عمر بن خطاب امر کرده بود که از جهاد فرار کند یا اینکه او را به پایداری و بردباری و صبر در جنگ و فرار نکردن امر کرده بود؟ مگر خداوند به او و اصحابش نفرموده بود: «یا ایها الذین آمنوا إذا لقیتم الذین کفروا زحفاً فلا تولوهم الأدبار» (انفال/ ۱۵)؛ «ای مؤمنان، اگر کافران را دیدید که به سوی شما هجوم می‌آورند، هرگز پشت نکنید و از جنگ فرار ننمائید». مگر خداوند از او و از اصحابش بر این امر پیمان نگرفته بود و نفرموده بود: «و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الأدبار و کان عهد الله مسؤلاً» (احزاب/ ۱۵)؛ «و همانا آنان قبلاً با خداوند عهد و پیمان بسته بودند که به جنگ پشت نکنند و انسان در برابر عهد الهی، مسئول خواهد بود». پس چگونه عمر از جنگ و جهاد می‌گریزد و به آن پشت می‌کند و ادعا می‌کند که این امر الهی است؟!

در هر حال این شهادت و اعتراف بخاری است به اینکه اصحاب با کثرت عددشان، در روز حنین به جنگ پشت کردند. اگر بیش‌تر اصحاب، امر خدا را اطاعت نمی‌کردند عجیب نیست که اوامر رسول خدا(ص) را نیز نادیده بگیرند، مخصوصاً پس از وفاتش.

۱۸- بخاری در جزء سوم صحیحش در کتاب «شروط» و در باب «شروط جهاد و مصالحه با اهل جنگ» داستان صلح حدیبیه و مخالفت عمر بن خطاب را با رسول خدا(ص) را چنین آورده است:

«پس از قبول صلح توسط پیامبر خدا(ص) عمر می‌گوید: نزد رسول خدا(ص) رفتم و به آن حضرت گفتم: آیا تو پیامبر حقیقی خدا نیستی؟ فرمود: آری، گفتم: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ فرمود: آری. گفتم: پس چرا در دینمان به پستی تن دهیم و دچار خواری شویم؟ فرمود: همانا من رسول خدایم و هرگز نافرمانی او را نمی‌کنم و او کمک کار من است. گفتم: آیا تو نبودی که به ما گفتی به مسجد الحرام رفته و خانه خدا را طواف خواهیم کرد. فرمود: آری، ولی آیا به تو خبر دادم که امسال چنین خواهیم کرد؟ گفتم: نه فرمود: تو آنجا خواهی رفت و خانه خدا را طواف خواهی نمود. عمر می‌گوید: نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: ای ابوبکر! آیا این پیامبر به حق خدا نیست؟ گفت: آری گفتم: آیا ما بر حق و دشمن بر ما باطل نیست؟ گفت: آری. گفتم: پس چرا ما در دینمان پستی و زبونی به خرج دهیم؟ گفت: ای مرد! او رسول خدا است و هرگز معصیت پروردگارش را نمی‌کند و خدا یاور اوست، پس به ذیل عنایت او تمسک کن، زیرا به خدا او بر حق است، گفتم: آیا او به ما قول نداده بود که ما را به خانه خدا برده و ما در آنجا طواف به جای آوریم؟ گفتم: آری، ولی آیا خبر داده بود که تو امسال به حج می‌روی؟ گفتم: نه، گفت: تو آنجا خواهی رفت و طواف خواهی نمود. زهری می‌گوید: عمر گفت: به خاطر این موضوع من کارهایی انجام دادم» (بخاری: ۹۷۸/۲، ح ۲۵۸۱؛ مسلم: ۱۴۱۱/۲).

در اینجاست که عمر می‌گوید: «والله ما شککت منذ اسلمت إلیا یومئذ؛ به خدا قسم از روزی که اسلام آوردم شک نکردم مگر امروز» (سیوطی، ۵۳۰/۷؛ ابن حبان: ۲۲۴/۱۱). این عمل خلیفه دوم مخالفت آشکار با آیاتی از قرآن کریم است، از جمله: ﴿مَاتَاكَمُ الرَّسُولُ فَاخْذُوهُ وَمَانِهًا كَرِهَتْ فَاتْتَهُوا﴾ (حشر/ ۷) آنچه پیامبر(ص) برای تان می‌آورد گرفته و آنچه باز می‌دارد بازمانید و آیه: ﴿مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ (احزاب/ ۳۶) هیچ زن و مرد مؤمنی را شایسته نیست (و حق ندارد) وقتی خدا و رسولش حکمی راند (و فرمانی داد) برای خودش اختیاری ببیند. و آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول (مائده/ ۹۲) از خدا و رسولش اطاعت کنید.

و این عبارت اخیر عمر، اظهار صریح شک در حقانیت دین و رسول خدا(ص) است و اگر شک مساوی با عدم ایمان نباشد، آیا لاقول منافی با عدالت نیست؟! پاسخ این پرسش

را قرآن کریم به روشنی بیان نموده است آنجا که می‌فرماید: ﴿أَتَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حجرات / ۱۵): «منحصراً مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده و بعد از آن هیچ گاه شک و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، اینان به حقیقت راستگو هستند». این آیه به صراحت، مؤمنین را منحصر در کسانی دانسته که بعد از ایمانشان هرگز دچار شک نمی‌گردند و کسانی که دچار شک شده و یا اهل مجاهده در راه خدا نبوده بلکه اهل فرار از جنگ و جهاد بوده‌اند را صادق در ایمان و از راستگویان حقیقی نمی‌داند.

همچنین پس از صلح حدیبیه بخاری می‌گوید: وقتی پیامبر قضیه نامه را پایان داد، به اصحاب خود امر کرد که برخیزید، حیوان‌های خود را ذبح کنید و حلق نمائید (اعمال حج را به جا بیاورید)؛ راوی گوید: به خدا قسم یکی از آن‌ها برخواست تا اینکه سه بار پیامبر اوامر خود را تکرار فرمود و هیچ کس بلند نمی‌شد، پس بر ام سلمه وارد شد و آنچه از مردم دیده بود، برایش نقل کرد (بخاری: ۳/۱۸۲، ح ۲۵۸۱؛ مسلم: ۳/۱۴۱۱).

این حدیث بیانگر تمرد و نافرمانی اصحاب، در قبال دستورهای پیامبر (ص) است به طوری که سه بار رسول خدا (ص) دستورشان می‌دهد و اطاعتش نمی‌کنند؟!

۱۹- بخاری در جلد هشتم صحیح خود در کتاب «الاعتصام بالكتاب والسنة» چنین

آورده است:

«عبدالله بن عباس گوید: وقتی پیامبر (ص) در حال احتضار بود، گروهی در منزل حضرت بودند که از جمله عمر بن خطاب نیز حضور داشت. پیامبر (ص) فرمود: بیائید برای شما کتابی بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نگردید. عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است و شما هم که قرآن دارید، پس قرآن ما را بس است. افراد حاضر در منزل، اختلاف کردند و با هم نزاع نمودند؛ گروهی می‌گفتند: کاغذی بیاورید که رسول خدا برای شما مطلبی بنویسد تا هرگز پس از او گمراه نشوید. و گروهی دیگر سخن عمر را تکرار می‌کردند. وقتی زیاد سر و صدا کردند و غوغا راه انداختند و در حضور پیامبر اختلاف نمودند حضرت فرمود: برخیزید! از نزد من بروید! ابن عباس پیوسته می‌گفت: مصیبت! تمام مصیبت آن روزی بود که در اثر شدت اختلاف و سر و صدا، نگذاشتند

رسول خدا(ص) آن مطلب مهم را برای شان بنویسد»(بخاری: ۱۶۱ / ۸ و ۳۷ / ۱ و ۵ / ۱۳۸؛ مسلم: ۷۵ / ۵ و ۱۲۵۷ / ۳؛ احمد بن حنبل: ۲۲۲ / ۱).

و این نیز امر دیگری از رسول خدا(ص) بود که با تمرد و نافرمانی اصحاب و تحقیر پیامبر(ص) روبه‌رو شد. و همانگونه که بسیاری از مورخین ذکر کرده‌اند عمر بن خطاب، در حضور رسول خدا(ص)، پس از امر رسول خدا(ص) گفت: این مرد هذیان می‌گوید. (پناه بر خدا) ولی بخاری این سخن عمر را مؤدبانه‌تر کرده و آن را با این جمله عوض کرده است: «درد بر پیامبر غلبه کرده است» زیرا گوینده این عبارت، عمر است. و بخاری نمی‌خواهد در نقل حدیث، خیانت کند و چون اسم عمر در روایت آمده است، لذا نمی‌گوید که: بعضی‌ها گفتند: پیامبر هذیان می‌گوید بلکه سخن عمر را تغییر می‌دهد.

۲۰- بخاری در صحیح خود، در کتاب «الادب»، باب «ما يجوز من الغضب والشدة لأمر الله عز وجل» چنین آورده است: «حضرت رسول(ص) اتاقی یا بوریایی را برای نماز خواندن فراهم کرد. و هنگامی که رفت در آن (یا بر آن) نماز بخواند، برخی از مردان از او پیروی کرده و مانند او نماز خواندند. یکی از شب‌ها که مردم برای نماز آمدند، رسول خدا، معطل کرده و تشریف نیاورد پس مردم سر و صدا راه انداختند و با سنگ به در خانه کوبیدند حضرت خشمگین شده و به آنان گفت: آنقدر رفت و آمد کردید که خیال کردم (این نمازهای مستحبی) بر شما واجب گردد. پس بر شما باد به خواندن نماز (مستحبی) در خانه‌های تان زیرا بهترین نماز انسان، نمازی است که در منزل بخواند، مگر اینکه نماز واجب باشد»(بخاری: ۹۹ / ۷؛ مسلم: ۱۸۸ / ۲؛ احمد بن حنبل: ۱۸۷ / ۵) اما، عمر بن خطاب با امر رسول خدا(ص) مخالفت کرد و در ایام خلافتش مردم را برای نماز مستحبی گرد هم آورد و در این باره گفت: «همانا این بدعت است؛ و چه بدعت خوبی است»(بخاری: ۲۵۲ / ۲). طبق روایات عامه هر بدعتی گمراهی می‌باشد و هر گمراهی در جهنم است، حال باید دید بدعتی که در آن با امر رسول خدا(ص) مخالفت شده، چه حکمی دارد؟! البته عده زیادی از صحابه نیز عمل وی را پسندیده و تبعیت کردند. سر و صدا راه انداختن و سنگ کوبیدن به در خانه پیامبر برای برگزاری نماز مستحبی جماعت هم جای تأمل دارد!

۲۱- بخاری از رسول خدا(ص) نقل می‌کند: «فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی»؛ فاطمه(علیها السلام) پاره‌ای از وجود من است پس هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است»(بخاری: ۴/۲۰۹ و ۲۱۰ و ۳۶/۵).

مسلم نیز از رسول خدا(ص) نقل می‌کند: «إنما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها؛ همانا فاطمه(س) پاره‌ای از وجود من است؛ هر آنچه او را بیازارد مرا آزرده است». از طرفی دیگر بخاری چنین نقل می‌کند: «فغضبت فاطمة بنت رسول الله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرة حتی توفیت»؛ فاطمه(س) از ابوبکر غضبناک شد پس پیوسته از او دوری کرد و با وی قهر بود تا اینکه وفات یافت»(بخاری: ۴/۴۲، ح ۳۰۹۳). در جای دیگر می‌نویسد: «فهجرت فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت، پس فاطمه از او هجرت کرد و با تکلم نکرد تا اینکه وفات کرد»(بخاری: ۳/۸، ح ۶۷۲۶). مسلم نیز می‌نویسد: «فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک... فهجرت فاطمه فلم تکلمه حتی توفیت»؛ فاطمه(علیها السلام) از ابوبکر ناراحت شد پس از او دور گشته و تا به آخر عمر با وی سخنی نگفت»(بخاری: ۵/۱۵۴، ح ۴۴۷۱). این‌ها همه به خاطر ظلمی بود که بعد از رسول خاتم بر وصی وی(ص) رفت و به جهت شکستن حریم و حرمت دختر رسول خدا(س)(رعایت نکردن آن حضرت درباره دخترش) و هجوم به بیت وحی و تکذیب وی در مورد اموال او از جمله فدک بود، که در واقع آنچه با زهرای اطهر(س) رفت طبق روایات صحیحین با پیامبر(ص) خدا رفت. و به نظر نمی‌رسد که این شیوه پرداخت اجر رسالت و ادای وجوب مودت قریبی باشد.

به نظر می‌رسد برای اثبات عدم عدالت برخی از اصحاب و پیروان آن‌ها و راضیان به فعل آن‌ها، آنچه درباره شیخین و نحوه برخورد آن‌ها با حضرت زهر(س) در منابع عامه آمده است کفایت می‌کند. لذا در این مورد شرح بیش‌تری داده می‌شود.

تکذیب صدیقه طاهره(س) توسط ابابکر درباره فدک در حالی صورت گرفت که آیه تطهیر در شأن آن مخدّره نازل شده و رسول خدا(ص) وی را صدیقه نامیده(طبری، ریاض النضرة: ۲۰۲/۲) و عایشه درباره او گفته: «من کسی را راست‌گوتر از فاطمه(س) ندیدم مگر پدرش را»(حاکم: ۱۶۰/۳؛ ابونعیم: ۴۱/۲) و باز تکذیب آن حضرت در حالی است که تنها سند ابوبکر برای رد ادعای زهرای اطهر(س) استناد به حدیث «نفی ارث انبیاء» است که تنها راوی آن نیز طبق قول سیوطی و ابن حجر، خود ابوبکر می‌باشد

(سیوطی، تاریخ الخلفاء: ۶۸؛ ابن حجر هیتمی: ۱۹). این حدیث همانگونه که علی(ع) و زهرای/اطهر(س) احتجاج کردند(ابن سعد: ۲/۳۱۵) مخالف کتاب الله می باشد آنجا که می فرماید: و ورث سلیمان داود(نحل/ ۱۶). سلیمان از(پدرش) داود(که پیامبر بود) ارث برد. و نیز از قول یحیی بن زکریا که پیامبر بود می فرماید: فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب(مریم/ ۶۵) پس خدایا مرا از لطف خاص خویش، فرزند و جانشینی صالح عطا فرما. تا وارث من و خاندان یعقوب باشد. اکثر مفسرین عامه ارث در این آیه را، ارث مالی و مادی معنا کرده اند(قرطبی: ۷۸/۱۱ و فخر رازی: ۲۱/۱۸۴ و ۲۴/۱۸۶ و طبری، جامع البیان: ۸/۳۰۸؛ سیوطی، الدر المنثور: ۴/۲۵۹ و ابوحیان: ۶/۱۷۳ و بغوی: ۲/۵۰) و استناد/بویکر به این خبر واحد مخالف کتاب در حالی است که خود وی امت را از نقل روایت منع می کرده و تنها قرآن را کافی می دانسته بلکه وی روایات نبوی را سوزانده است(ذهبی، تذکرة الحفاظ: ۵/۱). ذهبی می گوید: «بویکر پس از وفات رسول خدا مردم را جمع کرد و گفت: از رسول خدا حدیثی نقل نکنید و اگر کسی از شما مطلبی سؤال کرده بگویید که میان ما و شما همین قرآن بس است»(همان: ۱/۲-۳). این نکته هم قابل تأمل است که بخاری می گوید: «پس از وفات رسول خدا(ص) هنگامی که، اموال بحرین را نزد ابوبکر آوردند، جابر بن عبدالله انصاری به نزد خلیفه می رود و به او می گوید: رسول خدا(ص) به من گفته بود، هرگاه اموال بحرین بیاید، مقداری از آن را به تو می بخشم. ابوبکر نیز هزار و پانصد درهم به وی عطا کرد»(بخاری: ۲/۹۵۳ و ۶/۲۳۷) کرمانی در شرح این حدیث می گوید: «تصدیق جابر در این ادعایش از سوی ابوبکر به دلیل این سخن پیامبر(ص) بود که فرمود: «هر کس که از روی عمد بر من دروغ باند، آتش را جایگاه خویش ساخته است» و گمان نمی رود کسی چون جابر اقدام به چنین کاری کند»(کرمانی: ۱۰/۱۲۵). ابن حجر نیز در شرح بر این حدیث می نگارد: «این حدیث دلیلی است بر این که سخن صحابی عادل به صورت انفرادی باید مورد قبول باشد، اگرچه این سخن سود مادی برای او در پی بیاورد»(ابن حجر عسقلانی: ۴/۳۱۵). عینی نیز می نویسد: «چون جابر به دلیل قرآن و سنت عادل است، پس ابوبکر هم از او شاهد نخواست... گمان نمی رود مسلمانی از روی عمد به رسول خدا(ص) دروغ باند تا چه رسد به یک صحابی»(عینی، ۱۲/۱۲۱). حال سؤال این است که تفاوت درخواست

صدیقه طاهره (علیها السلام) با درخواست جابر بن عبد الله انصاری چه بود؟ آیا او - العیاذ بالله - از یک صحابی عادل یا حتی از یک مسلمان عادی کم‌تر بود؟! این در حالی است که طبق نقل بخاری، رسول خدا (ص) دخترش فاطمه را سیده نساء العالمین و سیده نساء اهل جنت معرفی فرموده است، و همچنین اعطای فدک به زهرای اطهر توسط پیامبر (ص) از قطعیات است به طوری که سیوطی و دیگران نقل کرده‌اند: وقتی آیه ﴿وَأْتِ ذَاقِرْبِیْ حَقَّهٗ﴾ (اسراء / ۲۶) به نزدیکانت حق آن‌ها را اعطا کن؛ نازل شد پیامبر (ص) فدک را به فاطمه (علیها السلام) عطا کرد (سیوطی، الدر المنثور: ۴۱ / ۷ و ۵۱ / ۲، ۱۵۸). ذهبی این روایت را صحیح می‌داند (ذهبی، میزان الاعتدال: ۲۲۸ / ۲) اما بر فرض که فدک ارث بود و بر فرض که از پیامبران ارث برده نمی‌شود، آیا ابابکر که زمام امور به دست او بود نمی‌توانست حکم کند به اینکه فدک در دست فاطمه (س) باشد و یا اینکه رضایت مسلمین را در مورد اینکه فدک در دست زهرای اطهر (س) بماند جلب کند؟! آیا اگر از مسلمین می‌خواست آن‌ها مخالفت می‌کردند؟ پس چه عذری باقی می‌ماند، چرا باید وی خود را دچار چنان معصیت بزرگی کند، که ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» درباره آن در شرح حدیث ایذاء فاطمه (س) می‌گوید: این روایت نشانگر این است که غضب زهر / و ایذاء وی غضب و ایذاء رسول خدا (ص) است و غضب و ایذاء نبی مکرم هم کفر است پس ایذاء و غضب زهر / کفر است. مناوی در «فیض القدر»، مودی آن مخدره را لعن می‌کند و قرآن کریم نیز چنین کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّینَ یُؤَدُّنَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ لَعْنَتَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَاعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا﴾ (احزاب / ۵۷): «آنان که خدا و رسول خدا را آزار و اذیت می‌کنند خدا آن‌ها را در دنیا و آخرت لعن کرده و بر آنان عذابی خوار کننده مهیا ساخته است».

اما با این اوصاف می‌بینیم چنان صدیقه طاهره (س) از خلیفه اول ناراحت و آزرده بود که وصیت فرمود وی را شبانه تجهیز، غسل و کفن کرده و بر او نماز بخوانند تا مبادا کسانی که کراهت از حضور آن‌ها دارد در تشیع جنازه وی و بر سر مزارش حاضر شوند، به طوری که بخاری از عایشه نقل می‌کند: «فلما توفیت دفنها زوجها علی ولم یؤذن بها ابابکر وصلی علیها؛ وقتی فاطمه (س) وفات کرده، همسرش علی (ع) وی را شبانه دفن کرد و ابابکر را از آن مطلع نکرده و خود بر وی نماز خواند» (بخاری: ۸۲ / ۵، ح ۴۲۴۰).

شدت غضب زهرای/طهر(س) از خلیفه اول چنان بود که/ابن قتیبه می گوید:
«فاطمه(س) خطاب به ابوبکر فرمود: به خدا قسم تو را در هر نمازی که می خوانم نفرین
می کنم»(ابن قتیبه: ۳۳/۱).

و این به جهت ظلمی بود که وی بر فاطمه(علیها السلام) روا داشته و موجب هتک
حرمت حریم و بیت او شده بود، به طوری که/ابن عبد ربه چنین می نویسد: «علی،
عباس، زبیر و سعد بن عباده از بیعت با ابوبکر تخلف کردند. پس علی، عباس و زبیر در
بیت فاطمه(علیها السلام) نشستند تا اینکه ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آن ها را از
بیت فاطمه خارج کند و به عمر گفت: ان ابوا فقاتلهم؛ اگر ابا کردند آن ها را به قتل
برسان. فاقبل بقیس من نار علی أن یضرم علیهم الدار؛ پس عمر با شعله آتشی آمد تا
خانه را بر آن ها آتش زند، پس با فاطمه برخورد کرد و فاطمه گفت: یابن الخطاب أجتت
لتحرق دارنا؟ قال نعم؛ ای پسر خطاب آیا آمده ای خانه ما را آتش بزنی؟ عمر گفت: آری،
یا اینکه داخل می شوید در آنچه که امت داخل شده اند»(ابن عبد ربه اندلسی: ۴/۲۶۰).
به راستی جای این پرسش است که چه کسی به/ابوبکر اجازه داده تا فتوای قتل یگانه
دختر پیامبر(ص)، سرور زنان اهل بهشت، و همسر علی بن ابی طالب(ع) را صادر کند و
عمر به چه مجوزی می خواسته خانه اهل بیت پیامبر(ص) را با اهلش به آتش بکشد؟ در
حالی که پیامبر(ص) از یهودیان جزیه می گرفت و جان آن ها را در مدینه و اطراف آن در
امان می داشت! آن فتوا و این اقدام آن دو تن بر چه مبنائی از مبانی شرعی استوار است
و چگونه می توان به فتاوی کسی که اینگونه فتوا می دهد و به عدالت چنین اقدام
کننده ای ملتزم شد؟ اما از میان غضب فدک، و توهین و هتک حرمت بیت فاطمه(س)
بدون شک مورد دوم از شناعة و قباحت بیش تری برخوردار است. این عمل توسط
خلیفه دوم صورت گرفت، به طوری که وقتی عمر بن خطاب متعرض خانه زهرای
/طهر(س) شد و گفت: «خانه را با اهل آن به آتش بکشید»(شهرستانی: ۵۷/۱). زهرای
/طهر(س) با صدای بلند فرمود: «ای پدر، ای رسول خدا! پس از تو چه چیزهایی از پسر
خطاب و پسر ابی قحافه به ما رسید»(ابن قتیبه: ۲۰/۱) لذا جوینی شافعی - که ذهبی از
وی با این تعابیر یاد می کند: «الامام المحدث، الاوحد الاکمل، فخر الاسلام صدرالدین»
(ذهبی، تذکرة الحفاظ: ۴/۱۵۰۵) - از رسول خدا(ص) نقل می کند: «دخترم فاطمه(س)

در قیامت اینگونه بر من وارد می‌شود: محزونه مکروبه مغمومه مغصوبه مقتوله. پس من (رسول خدا) در آن هنگام می‌گویم: اللهم العن من ظلمها وعاقب من غضبها وذل من اذلها وخذل فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول الملائکه عند ذلک آمین». (جوینی: ۲/ ۳۴-۳۵).

نتیجه بحث

این‌ها نمونه‌هایی بود از احادیث صحیح بخاری که با آن‌ها تواتر اجمالی صدور گناه از برخی صحابه و عدم عدالتشان ثابت می‌شود. بر اساس این روایات که در اصح منابع اهل تسنن ذکر شده، اکثر اصحاب متخلف از فرامین الهی و بی توجه به آن می‌باشند، حال اگر مقصود از این روایات را تنها منافقین بدانیم ناگزیر باید ملتزم شد به اینکه اکثر اصحاب از منافقین بوده‌اند. این بخاری است که تعداد افراد باقی مانده در نماز جمعه و در جهاد همراه رسول خدا(ص) را تنها ۱۲ نفر اعلام می‌کند و اگر آن‌ها از منافقین نبوده‌اند چگونه می‌توان حکم به عدالت اکثر آن‌ها کرد؟ در حالی که طبق این روایات باید قائل به عدم عدالت اکثریت آن‌ها شد، لذا آنچه مقتضی ادله و پرهیز از تعصب است این است که باید، اصل را بر عدم عدالت صحابه گذاشت مگر اینکه خلاف آن ثابت شود نه اینکه به عکس اقتضای ادله عمل کرده و اصل را بر عدالت صحابه گذاشته مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

با توجه به روایات بخاری تردیدی باقی نمی‌ماند که صدور گناه آن هم کبائر از برخی صحابه آن هم از مشاهیر آن‌ها متواتر و قطعی است. لذا از آنجا که نقیض سالبه کلیه، موجب جزئی است با ثابت شدن صدور گناه از برخی صحابه، کلیت مبنای «الصحابة کلهم عدول» نقض شده و در نتیجه بنای حجیت اقوال صحابه که بر آن نهاده شده، فرو می‌ریزد. این مسأله برهانی است و جای هیچ مناقشه‌ای در آن نمی‌باشد. بدون تردید نمی‌توان کسی را عادل دانست که در عدالت پیامبر تشکیک می‌نماید و یا برای سخن کسی اهمیت قائل شد که برای سخن رسول خدا(ص) اهمیت قائل نشده و به هنگام ایراد خطبه رهایش می‌سازد و بالأخره نمی‌توان قول کسی را حجت دانست که با قول پیامبر به مخالفت برخاسته و در مقابل رأی ایشان برای خود رأی قائل می‌باشد. علاوه

براین با فرض تسلیم در برابر اصل عدالت جمیع صحابه باز هم حجیت اقوال صحابه ثابت نمی‌گردد زیرا لازمه عدالت، حجیت قول نمی‌باشد. آنچه گذشت نشان می‌دهد که سنت رسول خدا(ص) با اعتقاد به عدالت جمیع صحابه و حجیت اقوال آنها مخالفتی آشکار دارد و برای اثبات این موضوع استناد به صحیح‌ترین کتب حدیثی نزد اهل تسنن یعنی صحیح بخاری به تنهایی کفایت می‌کند.



کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد. ١٤٠٩ق، **المصنّف**، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.
- ابن ابی عاصم، ابی بکر عمرو بن ابی عاصم ضحاک. ١٤١٣ق/١٩٩٣م، **السنة**، چاپ دوم، بیروت: المکتب الاسلامی.
- ابن حبان، محد بن حبان البستی. ١٤٠٨ق/١٩٨٨م، **الصحيح**، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. ١٤١٠ق، **فتح الباری فی الشرح البخاری**، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن حجر ہیتمی، احمد بن محمد مکی. بی تا، **الصواعق المحرقة**، قاهره: مکتب القاهره.
- ابن خزیمه، ابی بکر محمد بن اسحاق بن خزیمه السلمی. ١٤١٢ق/١٩٩٢م، **صحيح ابن خزيمه**، چاپ دوم، بی جا: المکتب الاسلامی.
- ابن راهویه، اسحاق بن ابراهیم. ١٤١٢ق، **مسند ابن راهويه**، المدینة المنورة: مکتبة الایمان.
- ابن سعد زهری، محمد بن سعد. ١٤١٨ق، **الطبقات الکبری**، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن عبد ربه، ابی عمر احمد بن محمد اندلسی. ١٣٨١ق/١٩٦٢م، **العقد الفريد**، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العربی.
- ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم. بی تا، **الامامة والسياسة**، مؤسسة نشر حلبی والشركاء.
- ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید. ١٤١٨ق، **سنن ابن ماجه**، چاپ اول، بیروت: دار الجیل.
- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف. ١٤١٢ق، **تفسیر البحر المحیط**، تحقیق زهیر جعید، بیروت: دار الفکر.
- ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبد الله. ١٤١٨ق، **حلیة الاولیاء**، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابویعلی، الموصلی. ١٤٠٤ق، **مسند ابی یعلی**، دمشق: دار المأمون للتراث.
- ابی عوانه، یعقوب بن اسحاق اسفرائینی. بی تا، **مسند ابی عوانه**، بیروت: دار المعرفة.
- احمد بن حنبل، احمد الشیبانی. ١٤١٥ق، **مسند احمد**، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بخاری محمد بن اسماعیل جعفی. ١٤٠٧ق، **صحيح بخاری**، بیروت: دار ابن کثیر.
- بغوی، حسین بن مسعود. ١٤١٥ق، **معالم التنزیل فی التفسیر والتأویل**، چاپ ٤، بیروت: دار المعرفة.
- بیهقی، احمد بن الحسین ابوبکر. ١٤٢٤ق، **السنن الکبری**، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- جوینی حموی، ابراهیم بن محمد. ٣٩٨ق، **فرائد السمطین**، چاپ اول، بیروت: مؤسسه محمودی.
- حاکم نیشابوری، ابو عبد الله محمد بن عبد الله. ١٤١١ق، **مستدرک الصحیحین**، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.

ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد. ۱۳۸۲ش، **میزان الاعتدال فی نقد الرجال**، چاپ اول، بیروت: دار المعرفة و دار الکتب العلمیة.

ذهبی، ابوعبدالله محمد بن احمد. بی تا، **تذکره الحفاظ**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

رضوانی، علی اصغر. ۱۳۸۷ش، **نقدی بر نظریه عدالت و مرجعیت دینی صحابه**، چاپ اول، قم: انتشارات دلیل ما.

سیوطی عبدالرحمن بن ابی بکر. ۱۴۱۴ق، **الدر المنثور فی التفسیر المأثور**، بیروت: دار الفکر.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. ۱۴۲۰ق، **تاریخ الخلفاء**، چاپ اول، مصر: دار الفجر للتراث.

شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبد الکریم. ۱۴۰۲ق، **الملل والنحل**، بیروت: دار المعرفة.

طبری، محبّ الدین احمد بن عبدالله. بی تا، **الریاض النضرة**، بیروت: دار الکتب العلمیة.

طبری، محمد بن جریر. ۱۴۰۸ق، **جامع البیان فی تأویل آی القرآن**، بیروت: دار الفکر.

طبری، محمد بن جریر. بی تا، **تاریخ طبری**، قم: منشورات کتابفروشی ارومیه.

عتوم، علی. بی تا، **حرکة الزّدة**، اردن: مکتبه الرسالة الحدیثة.

علیانسب، ضیاءالدین. ۱۳۸۵ش، **صحابه در قرآن**، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

عینی، بدر الدین. بی تا، **عمدة القاری فی شرح البخاری**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فخر رازی، محمد بن عمر. ۱۴۱۵ق، **مفاتیح الغیب معروف به التفسیر الکبیر**، بیروت: دار الفکر.

قشیری، مسلم بن حجاج نیشابوری. بی تا، **صحیح مسلم**، بیروت: دار احیاء التراث.

کرمانی، محمد بن یوسف. ۱۴۰۱ق، **کواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری**، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

مالک ابن انس، ابوعبدالله الاصبیحی. ۱۴۰۶ق، **الموطأ**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

متقی هندی، علی بن حسام. ۱۴۱۹ق، **کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال**، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.

نجمی، محمد صادق. ۱۳۸۹ش، **سیری در صحیحین**، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.

واقدی، محمد بن عمر. بی تا، **المغازی**، تحقیق فارس جونسن، قاهره: عالم الکتب.

هیثمی، علی بن ابی بکر. ۱۴۱۲ق، **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، بیروت: دار الفکر.

مقالات

تقی پور، حسین. ۱۳۸۹ش، «**حجیت قول صحابه**»، علوم حدیث، دوره ۱۵ شماره ۲، تابستان، صص

- ربانی موسویان، سید علی و کاظم رحمان ستایش. ۱۳۹۱ش، «مقصود از قول صحابه»، پژوهشنامه فقه و حقوق اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۰، پاییز و زمستان، صص ۷۳-۹۵.
- سلیمی، هدی. ۱۳۹۳ش، «ولایت پذیری رسول خدا(ص) از منظر قرآن و روایات»، مطالعات قرآنی، شماره ۱۸، صص ۹-۲۶.
- صدقی، محمد. ۱۳۹۱ش، «عدالت صحابه و نقد ادله قرآنی آن»، پژوهشنامه معارف قرآنی، شماره ۹، تابستان، صص ۱۵۹-۱۸۴.
- قدردان قراملکی، محمد حسن. ۱۳۹۴ش، «قرآن و حجیت عمل صحابه»، پژوهش‌های اعتقادی کلامی، شماره ۱۷، بهار، صص ۷۷-۹۵.

Bibliography

The Holy Quran.

Ibn Abi Shaybah, Abdullah bin Muhammad. 1409 AH, Al-Musnaf, first edition, Beirut: Dar al-Fikr.

Ibn Abi Asem, Abi Bakr Omar Ibn Abi Asim Zahak. 1413 AH /1993 AD, Sunnah, second edition, Beirut: Islamic School.

Ibn Habban, Muhad Ibn Habban Al-Basti. 1408 AH /1988 AD, Al-Sahih, first edition, Beirut: Al-Risalah Foundation.

Ibn Hajar Asqalani, Ahmad Ibn Ali. 1410 AH, Fath al-Bari fi al-Sharh al-Bukhari, first edition, Beirut: Dar al-Kotab al-Elmiya.

Ibn Hajar al-Hitami, Ahmad ibn Muhammad Makki. No date, Al-Sawa'iq Al-Muharraqa, Cairo: Cairo School.

Ibn Khazymah, Abi Bakr Muhammad ibn Ishaq ibn Khuzaymah al-Salami. 1412 AH /1992 AD, Sahih Ibn Khuzaymah, second edition, no place: Islamic School.

Ibn Rahwiyah, Ishaq Ibn Ibrahim. 1412 AH, Musnad Ibn Rahwiya, Al-Madinah Al-Munawara: Maktab Al-Iman.

Ibn Sa'd Zohri, Muhammad ibn Sa'd. 1418 AH, Al-Tabqat Al-Kubra, second edition, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Elamiya.

Ibn Abd Rabbah, Abi Umar Ahmad Ibn Muhammad Andalusia. 2002AH /1962 AD, Al-Aqd Al-Farid, second edition, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi.

Ibn Qutaybah Dinuri, Abu Muhammad Abdullah bin Muslim. No date, Imamate and Politics, Halabi and Al-Shoraka Publishing Foundation.

Ibn Majah Qazvini, Muhammad ibn Yazid. 1418 AH, Sunan Ibn Majah, first edition, Beirut: Dar al-Jail. Abu Hayyan Andalasi, Muhammad ibn Yusef. 1412 AH, Tafsir al-Bahr al-Muhit, research by Zuhair Ja'id, Beirut: Dar al-Fikr.

- Abu Naeem Isfahani, Ahmad Ibn Abdullah. 1418 AH, Haliya al-Awliya, first edition, Beirut: Dar al-Kitab al-Elmiya.
- Abu Ali, Al-Musali 1404 AH, Musnad Abi Ya'li, Damascus: Dar al-Ma'mun Leltaras.
- Abi Awaneh, Yaqub bin Ishaq Esfarayeni. No date, Musnad Abi Awaneh, Beirut: Dar Al-Ma'rifah. Ahmad ibn Hanbal, Ahmad al-Sheibani. 1415 AH, Musnad Ahmad, third edition, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Taras Al-Arabi.
- Bokhari Muhammad ibn Ismail Ja'fi. 1407 AH, Sahih Bokhari, Beirut: Dar Ibn Kasir.
- Baghawi, Hussein bin Massoud. 1415 AH, Ma'alim al-Tanzil fi al-Tafsir and al-Ta'wil, 4th edition, Beirut: Dar al-Ma'rifah.
- Bayhaqi, Ahmad ibn al-Hussein Abu Bakr. 1424 AH, Al-Sunan Al-Kubra, third edition, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Elamiya.
- Jouini Hamui, Ibrahim bin Muhammad. 2019, Faraed Al-Samtain, first edition, Beirut: Mahmoudi Institute.
- Hakem Neyshaburi, Abu Abdullah Muhammad bin Abdullah. 1411 AH, Mustadrak al-Sahihin, first edition, Beirut: Dar al-Kitab al-Elmiya.
- Zahabi, Abu Abdullah Muhammad bin Ahmad 2003, The level of moderation in the critique of men, first edition, Beirut: Dar al-Ma'rifah and Dar al-Kitab al-Elmiya.
- Zahabi, Abu Abdullah Muhammad bin Ahmad, no date, Tazkerat Al-Hafaz, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.
- Rezvani, Ali Asghar 2008, A Critique of the Theory of Justice and Religious Authority of the Companions, First Edition, Qom: Dalil Ma Publications.
- Siouti Abdul Rahman bin Abi Bakr. 1414 AH, Al-Durr Al-Manthur Fi Al-Tafsir Al-Mathur, Beirut: Dar Al-Fikr.
- Siouti, Abdul Rahman bin Abi Bakr 1420 AH, History of the Caliphs, first edition, Egypt: Dar al-Fajr Leltaras.
- Shahrestani, Abu al-Fatah Muhammad ibn Abd al-Karim. 1402 AH, Al-Melal Al-Nahl, Beirut: Dar al-Ma'rifah.
- Tabari, Mohebbuddin Ahmad bin Abdullah. No date, Al-Riyaz Al-Nazara, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Elmiya.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir 1408 AH, comprehensive statement in the interpretation of the Qur'an, Beirut: Dar al-Fikr.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir, no date, Tarikh Tabari, Qom: Urmia Bookstore Publications.
- Atum, Ali, no date, Harakat al-Radda, Jordan: Maktab al-Risalah al-Hadith.
- Alianasab, Zia al-Din. 2006, Companions in the Quran, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Eini, Badruddin. No date, Omda Al-Qari Fi Sharh Al-Bukhari, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Taras Al-Arabi. Fakhr Razi, Muhammad ibn Umar. 1415 AH, Mafatih al-Ghayb known as Tafsir al-Kabir, Beirut: Dar al-Fikr.
- Qashiri, Muslim Ibn Hajjaj Neyshabouri. No date, Sahih Muslim, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath. Kermani, Muhammad ibn Yusuf 1401 AH, Kawakab al-Darari fi Sharh Sahih al-Bokhari, second edition, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.
- Malik Ibn Anas, Abu Abdullah Al-Asbahi. 1406 AH, Al-Muta, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi. Mottaqi Hindi, Ali ibn Hessam. 1419 AH, Kenz Al-Ammal Fi Sonan Al-Aghval and Al-Afaal, First Edition, Beirut: Dar Al-Kotob Al-Elmiya.
- Najmi, Mohammad Sadegh 2010, Siri Dar Sahihin, Fourth Edition, Qom: Bustan Ketab.
- Waqidi, Muhammad ibn Omar. No date, Al-Maghazi, Research by Fars Jones, Cairo: The World of Books.

Heisamy, Ali ibn Abi Bakr. 1412 AH, Assembly of Extracts and the Source of Benefits, Beirut: Dar al-Fikr.

Articles

Taghipour, Hossein 2010, "The Authority of the Companions", Hadith Sciences, Volume 15, Number 2, Summer, pp. 207-225.

Rabbani Mousavian, Seyed Ali and Kazem Rahman Setayesh. 2012, "The meaning of the words of the Companions", Journal of Islamic Jurisprudence and Law, Fifth Year, No. 10, Fall and Winter, pp. 73-95.

Salimi, Hoda. 2014, "The guardianship of the Messenger of God (PBUH) from the perspective of the Qur'an and hadiths", Qur'anic Studies, No. 18, pp. 9-26.

Sedqi, Mohammad 2012, "Justice of the Companions and Critique of its Quranic Arguments", Journal of Quranic Knowledge, No. 9, Summer, pp. 159-184.

Ghadrdan Gharamaleki, Mohammad Hassan 2015, "The Qur'an and the Authority of the Companions' Action", Theological Doctrinal Research, No. 17, Spring, pp. 77-95.



**Proving the lack of authority of the sayings of companions citing Sahih
Bokhari**

Date of Received: December 30, 2019

Date of Acceptance: May 7, 2020

Seyed Ali Rabbani Mousavian

Assistant Professor, Faculty Member, Department of Jurisprudence and Law,
Islamshahr Branch, Islamic Azad University, Islamshahr, Iran.
a.rabbani110@yahoo.com

Abstract

Among the Sunni fundamentalists, some believe in the reasoning of the opinions of the Companions, and in contrast, others have rejected this claim with rational and narrative arguments. Regardless of the arguments of the parties, both groups seem to have neglected their original sources of narration. Referral to the most authoritative books of hadith among the public can be the best and fairest measure for the chapter of al-Khatab in this principled but also super-principled dispute. Sahih Bukhari, which according to the Sunni Republic is the most correct and important book after the Holy Quran, which does not require the study of document, contains narrations that can explain the answer to this question. The existence of Hadiths proves that some famous people cannot be considered equal in faith and justice, and not to be considered all their words and behavior to be correct, and in the first way, their statements could not be considered as evidence and a fatwa not to be issued based on them.

Keywords: lack of authority, Sahih Bokhari, justice, sheikhin, Omar Ibn Khattab.